

## جریان بی تابى حضرت زینب کبری سلام الله عليها در شب عاشورا

تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۲۰ ، الکامل فی تاریخ : ج ۲ ص ۵۵۹

تاریخ الطبری عن الحارث بن کعب وأبى الضحاک عن علی بن الحسین بن علی [زین العابدین] علیه السلام: إنى جالسٌ فى تلك العشيَّة التي قُتلَ أبى صبيحَتها، وعمَّتى زَيْنَبُ عِنْدَى تُمرُّنِى، إذِ اعْتَرَلَ أبى بِأصحابِهِ فى خِباءٍ لَهُ، وعِنْدَهُ حُوًى مولى أبى ذرِّ الغِفارىِّ، وهو يُعالِجُ سِيفَهُ وَيُصلِحُهُ، وأبى يَقولُ:

يا دَهْرُ أَفْ لَكَ مِن خَليلِ كَم لَكَ بِالإِشراقِ والأَصيلِ

مِن صاحِبِ أو طالِبِ قَتيلِ والدَّهْرُ لا يَقنَعُ بالبَدِيلِ

وإنَّما الأمرُ إلى الجَليلِ وكُلُّ حَىِّ سالكِ السَّبيلِ

قال: فأعادها مرَّتينِ أو ثلاثا حَتَّى فَهَمَّتُها، فَعَرَفْتُ ما أَراد، فَخَنَقَنَتِى عَبرَتى، فَردَدْتُ دَمعى وَلَزِمْتُ السُّكونَ، فَعَلِمْتُ أَنَّ البلاءَ قَد نَزَلَ، فأَما عَمَّتى فَإِنَّها سَمِعَتْ ما سَمِعْتُ، وهى امرأَةٌ و فى النِّساءِ الرِّقَّةُ والجَزَعُ، فَلَم تَمَلِكْ نَفْسَها أن وَبَّتْ تَجُرُّ نَوْبَها، وإِنَّها لِحاسِرَةٌ حَتَّى انْتَهتْ إِلَيهِ، فَقالَتْ: وأثْكلاهُ! لَيْتَ المَوْتُ أَعَدَمَنى الحِياةُ! اليَوْمَ ماتتِ فَاطِمَةُ أُمى وَعَلِىُّ أبى وَحَسَنٌ أُخى! يا خَليفَةَ الماضى وِثمالِ الباقى. قال: فَنَظَرَ إِلَيها الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقال: يا أُخِيَّةُ لا يُذهِبَنَّ حِلْمَكَ الشَّيْطانُ قالَتْ: يا أبى أَنْتَ أُمى يا أبا عَبْدِ اللهِ، اسْتَقْتَلتْ نَفْسى فِداكَ! فَردَّ غُصَّتَهُ وَتَرَقرَقَتْ عَيناهُ، وقال: لو تُرِكَ القَطَا لَيلاً لَنامَ قالَتْ: يا وَيلى أَفْتَعْصَبُ نَفْسُكَ اغْتِصاباً، فَذلكَ أَقرَحَ لِقَلْبى، وَأشدُّ عَلَى نَفْسى! وَلَطَمَتْ وَجْهَها، وَأهُوتَ إلى جِيبِها وشَقَّتَهُ، وَخَرَّتْ مَعشِياً عَلَيها. فَقامَ إِلَيها الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَصَبَّ عَلَى وَجْهِها المَءَ، وقالَ لَها: يا أُخِيَّةُ، اتَّقِى اللهُ وَتَعَزَّى بِعِزِّهِ اللهُ، وَاعلَمِى أَنَّ أَهْلَ الأَرْضِ يَموتونَ، وَأَنَّ أَهْلَ السَّماءِ لا يَبقونَ، وَأَنَّ كُلَّ شىءٍ هالِكٌ إِلاَّ وَجَهَ اللهِ الَّذى خَلَقَ الأَرْضَ بِقَدْرَتِهِ، وَبِعَثَّ الخَلقَ فَيَعودونَ وَهُوَ فَردٌ وَحدَهُ، أبى خَيْرٌ مِنى، وَأُمى خَيْرٌ مِنى، وَأُخى خَيْرٌ مِنى، وَلى وَلَهُم وَلِكُلِّ مُسْلِمٍ بِرِسالِ اللهِ أُسوةٌ. قال: فَعَراها بِهَذَا وَنَحِوهِ، وقالَ لَها: يا أُخِيَّةُ، إِنى أَقسِمُ عَلَیکَ فَأَبْرِى قَسَمى، لا تَشقى عَلَیَّ جِيباً، وَلا تَخْمُشى عَلَیَّ وَجْهاً، وَلا تَدعى عَلَیَّ بِالوَبيلِ وَالثُّبورِ إِذا أَنا هَلَكْتُ. قال: ثُمَّ جاءَ بِها حَتَّى أَجَلَسَها عِنْدى، وَخَرَجَ إلى أَصحابِهِ، فَأَمَرَهُم أَن يُقَرَّبوا بَعْضُ بَیوتِهِم مِن بَعْضٍ، وَأَن يُدْخِلُوا الأَطْتابَ بَعْضُها فى بَعْضٍ، وَأَن یكونوا هُم بَينَ البَیوتِ إِلاَّ وَجَهَ الَّذى یَأْتِیهِم مِنْهُ عَدُوُّهُم

ترجمه: تاریخ الطبری - به نقل از حارث بن کعب و ابو ضحاک، از امام زین العابدین علیه السلام :- در شبی که

بامدادش پدرم به شهادت رسید نشسته بودم و عمه ام زینب علیها السلام از من پرستاری می کرد که پدرم از

یارانش کناره گرفت و به خیمه خود رفت و حوی غلام ابو ذر غفاری نزدش بود و به اصلاح و پرداخت شمشیر ایشان مشغول بود و پدرم می خواند:

«ای روزگار! اُف بر دوستی ات! چه قدر بامدادها و شامگاه هایی داشته ای که در آنها، همراه و یا جوینده ای کشته شده که روزگار، از آوردن همانندش ناتوان است! و کار با [خدای] بزرگ است و هر زنده ای این راه را می پیماید». دو یا سه بار این شعر را خواند تا آن جا که فهمیدم و دانستم که منظورش چیست. گریه راه گلویم را بست؛ ولی بغضم را فرو خوردم و هیچ نگفتم و دانستم که بلا فرود می آید؛ اما عمه ام نیز آنچه را من شنیدم، شنید و چون مانند دیگر زنان، دل نازک و بی تاب بود نتوانست خود را نگاه دارد. بیرون پرید و در حالی که لباسش را بر روی زمین می کشید و درمانده شده بود، خود را به امام علیه السلام رساند و گفت: وا مصیبتا! کاش مُرده بودم. امروز [گوی] مادرم فاطمه و پدرم علی و برادرم حسن در گذشته اند. ای جانشین گذشتگان و پناه باقی ماندگان! امام حسین علیه السلام به او نگریست و فرمود: «خواهرم! شیطان بردباری ات را نبرد» زینب علیها السلام گفت: ای ابا عبد الله! پدر و مادرم فدایت! خود را آماده کشته شدن کرده ای! جانم فدایت! حسین علیه السلام اندوهش را فرو بُرد و اشک در چشمانش جمع شد و فرمود: «اگر مرغ سنگخواره را شبی آزاد بگذارند می خوابد». زینب علیها السلام گفت: وای بر من! آیا چنین سخت در زیر فشاری؟ همین دلم را بیشتر ریش می کند و بر من سخت می آید. آن گاه به صورت خود زد و گریبان چاک کرد و بیهوش شد و افتاد. امام حسین علیه السلام به سویش آمد و آب بر صورتش زد و به او گفت: خواهرم! از خدا پروا کن و به تسلی بخشی او آرام باش. بدان که زمینیان می میرند و آسمانیان باقی نمی مانند و هر چیزی از میان می رود جز ذات خدا که با قدرتش زمین را آفریده است و مردم را برمی انگیزد تا همه باز گردند و او تنها بماند. پدرم از من بهتر بود. مادرم از من بهتر بود. برادرم از من بهتر بود و سرمشق من و آنان و هر مسلمانی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است. «امام حسین علیه السلام با این سخن و مانند آن او را تسلأ داد و به او فرمود: «خواهرم! تو را سوگند می دهم که به این [سفارش] عمل کنی: بر [مرگ] من گریبان چاک مده و صورت مخراش و چون در گذشتم ناله و فغان مکن» سپس او را آورد و کنار من نشاند و به سوی یارانش برگشت و به آنان فرمان داد تا خیمه های خود را به یکدیگر نزدیک کنند و طناب های خیمه ها را در هم بتابند و خودشان در میان خیمه ها قرار بگیرند و فقط سمتی را که دشمن از طریق آن می آید باز بگذارند.

روضه: از تلّ زینبیه چه پیداست قتلگاه

شاعر: میلاد عرفان پور

امشب که محشری شده برپا به کربلا

ما را ببر دوباره خدایا به کربلا

هر سوی دشت، روضه سر بسته ایست باز

هر گوشه هیأتی است شگفتا به کربلا

نی ها اگرچه لب به سخن باز کرده اند

سر بسته مانده قصه سرها به کربلا

عطر مدینه می‌وزد از سمت علقمه

گویا قدم گذاشته زهرا به کربلا

نعش حبیب و حرّ و زهیر و وهب شود

چون مصحف ورق شده فردا به کربلا

فردا که شعله آب رساند به خیمه ها

خالیست جای حضرت سقا به کربلا

فردا برای تشنگی طفل شیرخوار

تیر سه شعبه ای است مهیا به کربلا

از تلّ زینبیه چه پیداست قتلگاه

آه از نگاه زینب کبری به کربلا

فردا میان نیزه و شمشیر خواهری

گم می‌کند برادر خود را به کربلا

دارند نعل تازه میارند، اینچنین -

با کشته ها کنند مدارا به کربلا

زمینه: حسین سرباز ره دین بود

حسین سرباز ره دین بود

حسین قربانی دین بود

عاقبت حق طلبی این بود

گفت از روی نی ، سبط پیمبر

الله اکبر، الله اکبر

گفتا به یاران پسر فاطمه

چون مرگ باشد در کمین همه

کی مرد باشد از آن واهمه

نمی هراسیم زین همه لشگر

الله اکبر ، الله اکبر

حسین سرباز ره دین بود

حسین قربانی دین بود

عاقبت حق طلبی این بود

گفت از روی نی ، سبط پیمبر

الله اکبر، الله اکبر

به اشک چشم نازنین دخترم

به قامت خمیده خواهرم

به پهلوی شکسته ی مادرم

در راه اسلام ما می دهیم سر

الله اکبر، الله اکبر

حسین سرباز ره دین بود

حسین قربانی دین بود

عاقبت حق طلبی این بود

گفت از روی نی ، سبط پیمبر

الله اکبر، الله اکبر

واحد عربی: من الشام تأتي و من قلب بحرین

شاعر: مرتضی حیدری آل کثیر

طَغَى الحزنُ سَيْلاً بِقَلْبِي / كَأَنِّي بِوَادِ البلاءِ

اندوه و غم در قلب من همچون سیلی طغیان کرد، چونان که گویی در وادی بلا هستم

بِجَنبِ الفراتِ فَأُبْكِي / عَلَيْكَ لِحدِّ العَمَاءِ

پس بر تو در کنار فرات تا سرحد کوریو نابینایی می گریم

هُوَ الدِّينُ دِينَ الرَّسُولِ / وَ أَحْيَيْتَهُ بِالدِّمَاءِ

این همان دین پیامبر (ص) است و توهستی که آن را با خون دوباره زنده نموده ای

هُوَ المَاءُ مَهْرُ البَتُولِ / وَ أَنْتَ قَتَيْلُ الظُّمَاءِ

این آب است که مهریه زهراى بتول (س) است، حال اینکه تو شهید تشنه لب هستی

فَأَنْتَ الحُسَيْنِ / وَ سَبِطِ الرَّسُولِ

تو حسین هستی، تو نواده پیامبر خدایی

أَبوكَ عَلِيٌّ وَ ابْنُ البَتُولِ

پدرت علی است و فرزند زهراى بتولی

(ياحسين يا بن الزهراء)

حَثَّتُ اليكَ خُطَايَ / عَلَي سَكَّةِ النَّائِبَاتِ

گامهای خود را بر روی جاده مصیبتها با شتاب به سوی تو حرکت دادم

تَحَدَّيْتُ كُلَّ البَلَايَا / عَلَي حَبِّكَ يَا نَجَاتِي

در مقابل تمامی بلاها و آزمایشهای الهی مبارزه طلبی کردم، به پشتوانه دوستی و محبت تو که مایه نجات من

هستی ای حسین جان

عَلَي رَغْمِ أَنْفِ الطُّغَاةِ / أَنَا لَا أَهَابُ المَمَاتِ

بر خلاف خواست مستبدان و مستکبران، من از مردن هراسی ندارم

وَ حُبِّي اليكَ مَسَارٌ / بِهِ قَدْ تَسِيرُ حَيَاتِي

محبت من نسبت به تو همان راهی است که به واسطه زندگی ام در جریان است

لجأتُ اليكَ / بِكَرْبِ البَلَاءِ

به سوی تو پناه آوردم، به کربلا، سرزمین بلا

رَمیتُ وُجودی / بترِبِ الولاءِ

تمام کیان و هستی ام را در خاک و سرزمین ولایت و دوستی اهل بیت پرتاب نمودم

(یاحسین یابن الزهراء)

علی بابِ أُختِ الحُسینِ / أرى كَفَّ عَبَّاسِ حامی

دستان حمایتگر عباس(ع) را بر در حرم خواهر حسین (ع) یعنی (زینب کبری) می بینم

فما زال آلُ یزیدٍ / یهاؤنَ تلكَ الخِیامِ

هنوز هم خاندان یزید از آن خیمه ها هراس دارند

و هذا خطابی إِلَیکُم / بَبُرکانِ عَزَمِ تَفَجَّر

این پیام من به شما تکفیری هاست؛ با آتشفشانی در حال انفجار از عزم و اراده

جمیعاً غَدونا جُنوداً / ضحایا لأولادِ حیدر

همه ما سرباز گشته ایم، ما فداییان فرزندان حیدر (ع) هستیم

فنحنُ الموالِینِ / لخیرِ الوصِیینِ

ما دوستداران برترین اوصیاء یعنی (امام علی (ع) ) هستیم

مِنَ الشَّامِ نأتی / و مِن قَلبِ بَحْرینِ

از سرزمین شام می آییم / و از قلب بحرین

یاحسین یابن الزهراء

## نجوا با امام زمان

شاعر: محمد مهدی سیار

امشب هم آمدم و سینه زدم تو دعوتم کردی

ای صاحب مجلس ما، وارث غم؛ تو دعوتم کردی

تسلیت گویان توایم، در عزای کرب و بلا

امشب ای کاش از سر لطف، تسلیت گویی تو به ما

اجازه می‌خواهیم، اجازه ای مولا

که تسلیت گوییم، به مادرت زهرا

هرشب چشم تر من تشنه‌ی دیدار توست

جای دیگر نرود دل که گرفتار توست

چه می‌شود مولا سحری، مرا هم از خاطر نبری، برس به فریادم

ز لطف بسیاریت خجلم، به زیر دینت مانده دلم، نرفته از یادم



This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.  
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.